

باستانشناس هفده ساله

(روی سخن با هموطنان جوان است)

سابقاً در تحت عنوان « زنی در پس میله‌های آهنین زندان » مقاله‌ای در مجله « نیما » داشتم که مقبول طبع گروهی از خوانندگان واقع نگردید و اسباب دردسر مجله و نویسنده مقاله را فراهم ساخت. میترسم این مقاله هم دست کمی از آن نداشته باشد و باز مایهٔ پشیمانی و تأسف بگردد ولی باید دل بدریا زدو بعضی مطالب را که برف و بزرعم عامه نگفتنی است گفت و نوشت تا شاید رفته‌رفته روزی فرا رسد که هر حقیقتی و بالامحاله بسیاری از حقیقتها گفتنی و نوشتنی گردد.

همین اوخرددر یکی از کتابهای نویسندهٔ معروف فرانسوی ژیلد که پاره‌ای از آثار او بزبان فارسی هم ترجمه شده است (۱) عبارتی خواندم که ترجمه اش برقرار ذیل میشود: « من هر روز با ایمان بیشتری اطمینان و یقین حاصل مینمایم که کمتر از بدبختها و بیچارگیهای ماهست که معلول جهل نباشد و بتوان برای آنها علاجی بدست آورد بدون آنکه صریح و بی‌پرده و بدون رعایت ملاحظات عفتی و اخلاقی وبدون حُجُب و حیا آنها را بیان و معرفی بکنیم و یقین دارم که اگر در این زمینه در پی ملاحظه کاری باشیم بر شدت درد می‌افزاییم و این مسائل را پیچیده‌تر و مشکل‌تر میسازیم و مطمئنم که هر خودداری فلج انگیزی در این مورد حکم همان خودداری و حُجُب و حیاتی را دارد که در گذشته مانع بود که اشخاص مریض بخصوص زنها بدن و شکم خود را به طیب نشان بدهند و بهین سبب مانع ترقی علم طب و پیشرفت علم تشریح بودند در صورتیکه مطالعهٔ آزاد و تحقیق بلا مانع هر علت و نقص موجودی شرط ضروری اصلاح و بهبودی است و الا چه در امور شخصی و فردی و چه در امور اجتماعی هیچگونه اصلاح و پیشرفتی امکان پذیر نخواهد بود. » (۲)

مأخذ این مقاله شرحی است که در مجلهٔ هفتگی سویسی موسوم به « دنیای هفتگی » در شمارهٔ ۲۴ زویه ۱۹۵۹ انتشار یافته است و عنوانش بدینقرار است « شاگرد جوان یکی از مدارس مذهبی مسکن و مأوای گروهی از مردم عهد حجر را کشف کرده است » و داستان جوانی است سویسی هفده ساله موسوم به فردی هوپر (۳) ساکن قصبهٔ لنزبورگ (۴) واقع در کانتون (ایالت

(۱) کتابی که بدان اشاره رفته موسوم است به « دبستان زنان » وای کاش آن نیز به فارسی ترجمه شود.

(۲) A. Gide : « L, Ecole des femmes » Gallimard, paris 1944, p. 176

(۳) Fredy Huber (۴) Lenz bourg که بناسبت قصر قدیمی که در آنجا واقع است شهرت مخصوص دارد در ایالت Argovie (آلمانی Aarau) .

مملکت کوچک سویس که ۴۲ بار از ایران ما کوچکتر است مرکب است از ۲۲ ایالت و حکومت (کانتون) ، که هر کدام از آنها در امور داخلی خود از هر حیث استقلال تام و تمام دارند و تنها سیاست خارجی و امور نظامی و پست و تلگراف و خطوط آهن در دست حکومت مرکزی (فدرال) میباشد . مردم این کشور که قسمتی از آنها کاتولیک و قسمت دیگر پروتستان هستند بچهار

مستقل) آرگویی از ایالت‌های بیست و دو گانه مستقل سویس و در همانجا تحصیل علوم مذهبی مشغول است یعنی بعدها باید کشیش بشود. این جوان که قدری نقاشی هم میداند عشق زیادی به نقاشی اینه قدیمی همان ناحیه‌ای دارد که خود و پدر و مادرش در آنجا زندگی میکنند و در ضمن این کار همیشه در صدد بوده که اگر چیز عتیقه‌ای پیدا کند بخانه یاورد و برای خود با آنها يك نوع موزه شخصی کوچکی ترتیب بدهد. اول چیز نسبتاً مهمی که پیدا کرد چند عدد سنجاقهای بزرگی بود که از قرون گذشته باقی مانده بود و زنها در گیسوان خود می‌نشانده‌اند و گاهی در صفحات اروپا بحال زنگ زده در زیر خاک بدست می‌آید.

کم کم عملیات فردی جلب توجه همشهریهایش را کرد بطوریکه اهالی قصبه هم اگر احیاناً چیز کهنه‌ای پیدا میکردند باو میدادند و از آن جمله یک نفر از باستانشناسهای همان نواحی موسوم به دکتور پوش (رئیس اداره باستانشناسی ایالت آرگویی) يك تبرسنگی قدیمی که از زیر خاک در آمده بود باو هدیه داد. وقتی فردی جوان خود را مالک چنین هدیه گرانبهایی دید که در نظر دیگران هیچ قدر و قیمتی نداشت در عالم خیال خود را در عهد و دوره‌ای منتقل ساخت که ساکنین آن صفحات هنوز بامفرغ و برنج و آهن آشنا نشده بودند و آلات و ادوات صلح و جنگ خود را بکمک سنگ و چوب از سنگ خارا می‌تراشیدند و چون شوق زیادی داشت که بکیفیات کار و زندگی آن مردم آشنا شود در صدد برآمد که خود تیرهایی از سنگ، مانند تبری که از آن دوران بدستش افتاده بود، بسازد، و نیز بامید اینکه آثار دیگری از آن عهد و زمان بدست آورد در همان نواحی بنای کاوش و جستجو را گذاشت و رفته رفته توانست بر اشیاء موزه خود بیفزاید و حتی روزی يك آجر تمام بی نقصی از عهد رومیها دست یافت و آنرا نیز زینت موزه خود قرار داد. باید دانست که در خاک سویس از رومیها آثار بسیاری باقی مانده است و در خود شهر ژنو که راقم این سطور در آنجا اقامت دارد آثار دیدنی نفیسی از آنها باقی است و حتی قبرروم در کتاب مشهور یادداشتهای خود اسمی نیز از این شهر برده است و عده‌ای از صاحبمنصبان بحریه روم قدیم پس از بازنشست شدن آمده بودند در شهر کوچک نی یون در چهار پنج فرسنگی شمال شرقی ژنو در کنار دریاچه لمان (که اخیراً جشن دو هزارمین سال تاریخ آنرا گرفتند) عمارتها بنا کرده ساکن شده بودند و هنوز آثار زیادی از آنها در آنجا باقی است.

فردی جوان آن آجر را در کشتزار پدر بکنفر از دوستان خود که در آنجا سیب زمینی کاشته بودند پیدا کرد، ولی کشف مهم او در جوار همان قصبه در محلی بعمل آمد که تپه‌ای جلب توجهش را کرده بود. این تپه را گوفرس برگ یعنی کوه گوفرس مینامند و ضمیر کنجکاو و روح فطرتاً

بقیه حاشیه از صفحه قبل

زبان (آلمانی و فرانسه و ایتالیایی و رومانس) تکلم میکنند و این هر چهار زبان رسمی است یعنی قوانین و مقررات و غیره بهر چهار زبان نوشته میشود و مثلاً در خط آهن بچهار زبان مینویسند که « تف انداختن ممنوع است »، و در مدارس هر قسمتی از قسمتهای چهار گانه این کشور علاوه بر فرانسه و آلمانی يك زبان دیگر که شاگرد میتواند با اختیار خود انتخاب کند زبان همان قسمت هم تدریس میشود و با اینهمه اختلافات ظاهری شمار تمام ملت سویس از اینقرار است « یکی برای همه و همه برای یکی » یعنی هر فردی از افراد ملت تعلق بتمام ملت و بهیئت جامعه دارد و ملت و هیئت جامعه هم باید خود را برای هر فردی از افراد ملت بداند.

باستانشناس رفیق جوان ما در گوش هوشش میگفت که لابد در شکم این تپه آثار گرانبهائی خفته و نهفته است .

ایرانبهائی که در اطراف واکناف کشور خود مسافرت کرده‌اند نظایر این تپه‌ها را بسیار دیده‌اند و از قضا بسیاری از آثار تاریخی ما نیز از درون همین تپه‌ها بیرون آمده است، و خود من مکرر هنگامی که با اتوموبیل در ایران مسافرت میکردم و بسرعت از مقابل این تپه‌ها میگذشتم تأسف میخوردم که فرصت و وسیله (و همت) نداشتم که سینه این غولهای بیابانی را شکافته از لابلای آن یادگارهای آباء و اجداد خود، شاید مردم قبل از آنها را که آریائی و ایرانی نبوده ولی ساکنین اصلی این سرزمین بوده‌اند، بدست بیاورم .

جوان سوئسی ما شروع کرد به حفرو کاوش و اولین چیزی که پیدا کرد و معلوم داشت که در حسابهایش بفلط نرفته است سنگ چخماقی بود که با احتمال قوی اگر بدست آدمی عادی و بی‌خبر افتاده بود کمترین اعتنائی بدان نمیکرد . این کشف گرانبهائی تشویق جوان گردید و طولی نکشید که پانزده عدد سر نیزه (پیکان) سنگی و مقداری آلات خرد و شکسته دیگری هم پیدا شد و کار بجائی کشید که علمای باستانشناس متوجه اهمیت کشفیات این جوان هفده ساله گردیده رسماً تصدیق نمودند که این جوان مکتبی بادست تنها يك آبادی مردم عصر حجر را کشف کرده‌است .

فردی باعشق و شور بیشتری بکار خود ادامه داد و از آن پس هر جائی را که در آن اطراف بقصد بنائی زمین را میکنند و با آلات نبش مکانیکی زمین را حفر میکردند مورد تفحص و امتحان قرار میداد و همینکه بنا و عمله از کار دست میکشیدند و میدان خالی میماند بیکه و تنها در گودالها یا این میرفت و با چنگال انگشتان مشغول کندن خاک و گل و سنگ میگردید و چه بسا با سروصورت و لباس آلوده بگل ولای از آن سوراخ سینه‌ها بیرون میآمد و برای اهل محل حکایت میکرد که در زیر این بناهای قرن نوزدهم و بیستم میلادی آثار و بناهایی وجود دارد که در بیست قرن قبل از میلاد یعنی در چهار هزار سال پیش ساخته شده است .

کس و کار و همشهریهایش سخنان او را باور نمیکردند ولی برای اینکه دل او را نشکسته باشند باریک‌الله و مرحبا تحویل میدادند و او را بخدا و بسر گرمیهای خود میسپردند، اما دیری نیامید که سرانجام دستگیرشان شد که ادعاهای این جوان آنقدر هاهم بی‌بایه و بی‌اساس نیست و فردی دارد آهسته آهسته و بی سرو صدا بکشفیات مهمی دست مییابد، و از اینرو عده‌ای از آنها خاصه جوانان داوطلبانه کمک و دستیاری او را بهمه شناختند و حتی عاقبت حکومت محل دوتن کارگر مجانی در اختیار او گذاشت و بدینقرار حوزه عملیات فردی وسعت یافت و روزی فرارسید که يك ماشین حفاری هم در خدمت او بکار افتاد که میتوانست زمین را تا بمق یک متر و نیم باسانی حفر نماید .

فردی در چهل محل مختلف حفاری کرد و عاقبت چنانکه در فوق بدان اشاره رفت بکشف يك آبادی و مقر و مسکن مردم عصر حجری توفیق یافت و از آنجائیکه این اولین بار بود که در خاک سوئس آثار بی‌عیب و نقص يك آبادی تام و تمام عهد حجر مکشوف میگردد و فرنگیها باین قبیل قضایا اهمیت زیاد میدهند نام رفیق جوان ما بر سر زبانها افتاد و این جوان دبستانی شهرت زیادی یافت بخصوص که بدست خود نقشه کامل آن حارا و جب بوجوب و سنگ بسنگ بناهای دقت کشیده و ترسیم و تصویر کرده بود که چنانچه تماس با هوا و رطوبت و باد و باران لطمه و صدمه‌ای بآنها وارد آورد نقشه و تصویر شکل و صورت اصلی آنها موجود باشد و از میان نرود .

چیزی که در این آبادی بسیار قدیمی
حایز اهمیت مخصوص بود همانا قبرستان آن
بود که معلوم گردید از جمله قبرستانهای بسیار
نادر و مهم عصر حجر است و تعلق بدوره ای
دارد که بدوره کورتایود (۱) معروف است.
در قبرستان مزبور دوازده قبر پیدا شد که در
هر کدام از آنها سه تا هفت «اسکلت» و
استخوان بندی موجود بود و ظاهر آن هنوز هم
قبرهای دیگری وجود دارد که تا کنون مکشوف
نگردیده است. بر طبق تحقیقاتی که تا کنون
بمعمل آمده است این قبرستان تعلق به عصری
دارد که از ۲۳۰۰ تا ۲۷۰۰ سال قبل از میلاد
امتداد داشته است، یعنی در حدود دوهزار سال
قبل از آنکه کورش هخامنشی سلطنت ایران را
تشکیل بدهد و در حقیقت ایران ما ایران بشود.
در بعضی از این قبرها فقط یک «اسکلت»
موجود بوده است و لهذا احتمال داده اند که
قبرهای اول هر یک تعلق بیک خانواده داشته و
قبرهای نوع دوم هر یک تعلق بیک نفر که عیال
و اولاد نداشته است. این «اسکلت»ها از آن-



تصویر یکی از قبرهای عصر حجر در سوئیس
(عمل فردی هویر)

آدمهائی است کوتاه قد (بین ۱۵۰ تا ۱۶۰ سانتیمتر) و در قبرهای نوع اول مرده‌ها را بجانب جنوب
غربی و در قبرهای نوع دوم بجانب شمال غربی خوابانده‌اند ولی از انجائیکه مقصود ما در اینجا شرح
و تفصیل این کشفیات نیست و بلکه مقصود دیگری در میان است لهذا بهمین قدر قناعت میرود و اکنون
میرسیم بمطلب و موضوعی که منظور اصلی این مقاله و در حقیقت نتیجه آنست:

نتیجه

در مملکت سوئیس که بیشتر از شصت و هفتصد سال تاریخ ندارد (یعنی هنگامی مردم روستائی آن
نخستین قدم را در راه سیادت و استقلال سیاسی برداشتند (۲) که ما ایرانیان سعدی و حافظ و جلال‌الدین
رومی و چندین سلسله سلاطین نامدار داشته‌ایم) جوان هفده ساله‌ای که در قصبه کوچکی با پدر و
مادر خود زندگانی ساده‌ای دارد بسایقه عشق و شور باطنی و با همتی که واقعا شایسته هزارتوسین
و تمجید است، با آنکه بمدرسه هم میرود و کارهای تحصیلی خود را مرتباً انجام میدهد، و با آنکه از
قرار معلوم اهل موسیقی هم هست و قسمتی از وقت آزاد و فراغت خود را در این کار مصروف میدارد
توانسته است پس از چندین سال زحمت و مرارت که همه را عموماً یک تنه بیکه و تنها متحمل گردیده
است بکشف مهمی در زمینه باستانشناسی نایل گردد، و البته نه تنها در سوئیس بلکه در بسیاری و بلکه

(۱) Cortailod (۲) برای تفصیل و اطلاع بیشتری مراجعه شود بمقدمه نمایشنامه «ویلهم تل»
از انتشارات «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» (شماره ۱) که راقم همین سطور بفارسی ترجمه کرده است.

در کلیه ممالک فرنگستان امثال و نظایر این جوان کم نیست و گاهی بعضی از آنها مصدر کارها و اختراعات و کشفیات مهمی میشوند که خیر آنرا در روزنامه‌ها و مجله‌ها میخوانیم چنانکه مثلا در همین اواخر خواندیم که جوان سوئسی هجده ساله دیگری، پس از زحمات طولانی و ممتد در ناحیه دیگری از خاک سوئیس یعنی در کانتون و ایالت واله اورانوم کشف کرده است.

اکنون باید دید که آیا امثال این جوانان در مملکت ما هم پیدا میشوند یا نه. اگر پیدا میشود که باید اولاً شکر پروردگار را بجا بیاوریم و از درگاه احدیت مسئلت نماییم که بر عده آنها روزی بیفزاید و حتی از عمر چون من آدم بی کار و بی حاصلی بردارد و بر عمر آنها بیفزاید، و ثانیاً باید در معرفی و تشویق چنین جوانان بلند همتی که افتخار هر مملکت و ملت است تنها و تنها بوجود آنها بسته است (یعنی جوانانی که در میدان علم و ادب و هنر و کشفیات و اختراعات بمقام بلند میرسند) بکوشیم و کارهای آنها را بوسیله روزنامه و مجله و کتاب و رساله و رادیو و وسایل دیگر باطلاع خودی و بیگانه از دور و نزدیک برسانیم و احیاناً در حدّ وسع و مقدرت خود بآنها کمک برسانیم و اگر نقص و کم و کاستی در کارشان است در رفع آن بکوشیم، ولی اگر خدای نخواست و بالفرض ازین قبیل جوانان در میان ما مردم ایران یا اصلاً پیدا نشود و یا اگر هم پیدا شود بقدری کم و نادر باشد که حکم صفر را پیدا کند آنوقت است که باید ببینیم علت این نقص بسیار مهم چیست و اگر توانستیم علت و سبب را پیدا کنیم برای این درد هولناک و مرض شرم‌انگیز درمانی پیدا کنیم (اگر چنین دردی درمانی داشته باشد).

باید ببینیم که آیا این کمبود برای این است که جوانان ما که مدام بهوش و استعداد آنها مینازیم و براستی عده‌ای از آنها درس و تحصیلات خود را چه در داخله و چه در خارجه با نمره‌های ممتاز و عالی بیابان میرسانند و شاگرد اول میشوند آرزو و آمالی در مغز می‌پروراندند که بیشتر باشکم و پول و مقام و شهرت سروکار دارد تا با خدمات عمده بانسانیت و بجامه و با کسب افتخارات ملی و قومی، آرزو و آمالی که چه بسا با شرافت و آدمیت و خوشنامی هم توأم و هم‌کاب نیست؟

آیا برای این است که خودشان را داناتر و فیلسوف‌تر از آن میدانند که فکر خود را گذاشته در فکر دیگران باشند و امروز حاضر را فدای فردائی نمایند که بقیمة آنها دیگر دخلی بآنها ندارد و مربوط بآنها نیست و براستی چنانکه در میان ما مشهور است پس از مرگ خود آبادی و خرابی دنیا برایشان یکسان باشد؟

آیا برای این است که این جوانان امروز بهر سو نظر میاندازند سرمشق و نمونه‌ای در میان ما بزرگترها پیدا نمیکند که بدان اقتدا و تاسی بجویند و بخوبی شاهد و ناظرند که در میان ما کاری که به ثروت و مقام نرساند چندان خواهان و مشتری پیدا نمیکند؟

آیا باین سبب است که بفرموده لسان الغیب معتقد نیستند آنجائی که گفته: «روندگان طریقت به نیم جو نغزند قبای اطلس آن کس که از هنر عاری است»؟

آیا برای این است که هنوز مزه لذات معنوی را که می‌گویند صدبار از نشستن در عمارات تازه ساز هفت طبقه، و سوار شدن بر اتوموبیل‌های مجلل، و بردن بباختهای کلان در قمارهای روزانه و شبانه، و داشتن اعتبارات هنگفت در بانکهای داخله و خارجه لطیف‌تر و گواراتر است نچشیده‌اند، و چنین حرفهایی می‌نهند و ابیات و سخنانی ازین قبیل را که مظهر تمدن و افتخار ماست «اسیر لذت تن مانده‌ای و گرنه ترا چه عیش هاست که در ملک جان مهیا نیست» با لبخند استهزا میخوانند و باور

نمیکنند، و این قبیل معانی و مفاهیم را که نه و بوسیده و خالی از حقیقت می‌پندارند، و بریش این شعرای کهنه پرست می‌بخندند و برای خوانندگان چنین اشعاری فاتحه می‌خوانند؟

شاید هم همانطور که سید بزرگوار تقی‌زاده که در طی تمام عمر دوستدار و حامی پایدار و استوار مردم و علم و حقیقت بوده است در نطق معروف خود در مجلس سنا فرمود این جوانان آنقدرها سواد فارسی ندارند که درک معانی و نکات این قبیل سخنان و اشعار را بنمایند در اینصورت (بتقدیر آنکه لامحاله با زبان و ادبیات فرنگیها بقدر کافی آشنا باشند خوب است لااقل در گفته نویسنده و طیاره‌چی معروف فرانسوی «سنت اکزوپری» تأملی بنمایند آنجا که گفته «ما وقتی برای، تنها برای، چیزهای مادی کار میکشیم زندان خودمان را می‌سازیم». (۱)

آیا برای این است - که زبانم لال - بازارفداکاری و ایمان و خدمتگزاری بلاجر (و یا بدون اجر فوری) و نوع پرستی خالصانه در میان ما دچار کساد و ورشکستگی و افلاس گردیده است و آیا العیاذ بالله برای این است که ما پول نقد را باین چیزهایی که در جاهای دیگر دنیا اسمش خدمت بنوع و کمک بتمدن است، ترجیح میدهم، و تن و جانمان تنها خواهان چیزی است که در زبان ما آنرا «تنخواه» خوانده‌اند و فقط دست و دلمان بکاری میرود که بلافاصله جیب و کیسه را پر کند و باصطلاح بسیار رایج خودمان «نان توش باشد»، و درحقیقت دچار کوری مخصوصی شده‌ایم که فردا و پس فردا را نمی‌بیند و حکم گداهای کشکول بدستی را پیدا کرده‌ایم که چشمشان همان دهانه منحوس کشکول را می‌بیند و لاغیر؟

آیا برای این است که عده زیادی از ما مانند خود من راه راست را گذاشته در راه کج افتاده و سوراخ دعا را گم کرده‌ایم؟

خدا بخواهد که چنین نباشد و علل و اسباب دیگری در میان باشد که بر اقام این سطور مجهول است و روزی بخواست پروردگار معلوم و مکشوف خواهد گردید و آنگاه سعی و کوشش هموطنان نیز در دفع آن با کامیابی و توفیق کامل مقرون خواهد بود. چیزی که هست وقتی امروز صبح داستان این جوان هفده ساله را خواندم هر سطر و هر جمله آن آشتی در وجودم برافروخت و بی‌اختیار دستم بقلم رفت و تفصیل آنرا باختصار بروی کاغذ آورده اینک برای هموطنانم می‌فرستم. امیدوارم که بخوانند و مقبول طبع حساس و شریفشان بگردد ولی اگر باز در میان آنها کسانی پیدا شوند که خوششان نیاید و خاطر عزیزشان مکدر گردد و باز با زبان و با قلم درصدد توییح و ملامت من برآیند آنوقت دیگر باید تصدیق نمایم که در میان هموطنان ما بدبختانه کسانی پیدا میشوند که گذشته از مرض جهل که از کوفت و سرطان زشت تر و زیان آمیز تر است، مرض نجس دیگری هم گرفتارند که در واقع حکم مرگ را دارد و اسم شومش تعصب و نفرت از حقیقت است.

ژنو، تیرماه ۱۳۳۸

سید محمدعلی جمال‌زاده

(۱) Saint-Excupéry. متن فرانسوی این جمله از اینقرار است:

« En travaillant pour les seuls biens matériels, nous bâtissons notre prison. »